

خاکریز عصایی

(قسمت آخر)



اشاره:

همانطور که در شماره قبل اشاره شد مطلب «خاکریز عصایی» که اینک قسمت دوم و آخر آن از نظر تان می‌گذرد، فصلی از یک کتاب بلند تحت عنوان «شبهای قدر کربلای ۵» در مورد فعالیت جهادگران در عملیات پیروزمند کربلای ۵ است که توسط برادر «نصرت الله محمودزاده» به نگارش در آمده است. در قسمت اول این مطلب مطالعه کردید که جهادگران و سنگرزاران بی‌سنگر پشتیبانی مهندسی

جنگ جهاد سازندگی نجف آباد، در زیر آتش شدید دشمن یعنی و در نزدیک ترین خطوط به آنها، برای تداوم مقاومت رزمنده‌هایی که خودشان را به نزدیکی کانال زوجی رسانده بودند، احداث خاکریزی را شروع کردند. این ایثارگران موفق شدند در مرحله اول و با رشادهای فراوان و با تقدیم شهدایی عزیز، ۳۰۰ متر از خاکریز مورد نظر را احداث کنند و اینک ادامه مطلب را ملاحظه می‌فرمائید:

دمدمه‌های غروب همانروز شاهسون در حالیکه ایلابی همراهش بود خودش را نزدیک خاکریزی که شب قبل زده بود رساند. ایلابی نگاهی به خاکریز انداخت و گفت: ... تا حالا اینطور خاکریزی ندیده بودم. شاهسون لیخندی زد و گفت:

— انگار مثل مار به طرف عراقی‌ها در حال پیشروی است، اگر زمین باتلاقی نبود تا حالا به کانال زوجی رسیده بودیم، خوب شد دو جداره زدیم، مثل تونل رو باز شده.

ایلابی حرفش را قطع کرد و گفت:

— آنوقت همه بچه‌ها از کانال عقب نشینی نمی‌کردند، الآن عراقی‌ها در سه طرف ما قرار گرفته‌اند و ما تا زمانیکه محل حمله مشخص نشده باید به مقاومتمان ادامه دهیم. عراق هم متوجه موقعیت ما شده و راحتان نمیگذارد، مگر اینکه

این خاکریز را به سمت چپ بکشانیم و به صورت هلالی به طرف خودمان برگردانیم.

شاهسون به همان ترتیب که ایلابی توضیح می‌داد خاکریز را دنبال کرد و گفت: اینطور خاکریز شبیه عصا میشود و فکر کنم کمینگاه خوبی برای بچه‌های شما بشود که جلوی پاتک عراق را از همان جا بگیرند.

— بله همینطور است ما راه دیگری نداریم.

شاهسون بیاد حاج احمد افتاد که در آخرین لحظه عمرش، سفارش تکمیل کردن خاکریز را میکرد. از جایش بلند شد و گفت:

— من میروم بچه‌ها را بیاورم. امشب می‌خواهم از سمت چپ شروع کنم، بلکه عراقی‌ها کمتر آتش بریزند.

— ما هم سه تا از دستگاہ‌هایمان را در اختیار تان می‌گذاریم که زودتر تمام کنید.

شاهسون سوار موتور شد و با ایلابی خداحافظی کرد.

هوا کاملاً تاریک شده بود و بچه‌های نجف آباد پشت سر شاهسون در حرکت بودند. آنروز هم چند آیه دیگر قرآن را حفظ کرده و از زیر قرآن رد شده بودند تا در پناه قرآن باشند. اثر شهادت حاج احمد موحدی هنوز در چهره آنها دیده میشد و آنها را رنج میداد. چه روزهایی که در میدانهای نبرد با عراق شجاعانه جنگید، چه سالها را دور از زن و فرزند و شهر و دیار، در مناطق جنگی حضور داشت و... و آخر هم به سوی معبودش عروج کرد.

شاهسون بچه‌ها را دوست متر به سمت چپ کشاند و کاراز آن طرف شروع شد. آنشب رحیمی جلودار بلدوزر بود و سعی می‌کرد از محلهایی که خشک بود بلدوزر را عبور دهد تا زودتر پهای کار برسند. صدای دستگاہ‌ها از دور به عراقیها آماده باش می‌داد. بچه‌ها محل کارشان را عوض کرده بودند تا برای مدتی هم که شده مانع کارشان

رحیمی یک لحظه آرام نداشت و به انفجار خمپاره و گلوله تانک توجه نمی‌کرد. حرکاتش نشان می‌داد که واقعاً تانکها را به مبارزه می‌طلبید تا تکلیف خاکریز را روشن کند.

سماجت کار بچه‌های نجف آباد عراقی‌ها را کلافه کرده بود و مانده بودند که با چه انگیزه‌ای

شاهسون مدام به بچه‌ها سرکشی و به آنها سفارش می‌کرد تا قبل از سپیدی صبح ۳۰۰ متر باقی مانده را تمام کنند. رحیمی ۱۵۰ متر جلو رفته و به محلی رسید که باید به سمت راست می‌رفت تا خاکریز آتش به خاکریز ماری شکلی که دو شب قبل زده بودند، متصل شود. بلدوزر رحیمی به نزدیکترین نقطه ای رسید که تانکها می‌توانستند براحتی او را هدف قرار دهند. هنوز راهش را کج نکرده بود که یک مرتبه تمام محوطه روشن شد، نورافکن درست اطراف بلدوزر رحیمی را روشن کرده بود و نورش چشم او را آزار می‌داد. یک دوشکای عراقی بعد از روشن شدن اطراف خاکریز، شروع بکار کرد و تمام دشت را زیر رگبار گرفت. رحیمی در حالیکه تنها به خاکهای تیغ بلدوزرش نگاه می‌کرد، بکارش ادامه میداد.

کنند. از یک طرف میخواست به رحیمی که بدون هیچ عکس العملی با خیال راحت مشغول بکار بود بگوید که خودش را عقب بکشد و از طرفی بیاد حرفهای حاج احمد و حساسیت کار می افتاد و بخود اجازه نمیداد کار را متوقف کند. سراغ بی سیم چی رفت و به او گفت:
— خیلی سریع به بچه‌های سپاه بگو چند آر. پی. جی زن بفرستند جلو.
بابائیان که بی سیم چی با تجربه ای بود خیلی راحت توانست با فرماندهی سپاه تماس بگیرد و موضوع را به آنها بگوید. عراقیها روی بی سیم بچه‌ها کار میکردند و تمام صحبت‌های آنها را گوش میدادند؛ برای همین هم بچه‌ها طوری صحبت میکردند که عراق متوجه نمی‌شد. بابائیان پس از تماس خودش را به شاهسون رساند و گفت الان می‌آیند، الان....

نام کرد: — الان چند آر. پی. جی زن می‌آیند جلو... دیگر از حال رفته بود و نمی‌توانست روی پای خودش بایستد. 'حاج آقا او را بغل کرد که به عقب برود و در همانحال به شاهسون گفت:
— تا سر پل میبرمش و تحویل اورژانس میدهم و بر میگردم. شاهسون از جایش بلند شد و بطرف رحیمی رفت. تعداد نورافکن‌های تانکها بیشتر شد. صحنه نبرد تانک و بلدوزر به اوج خود رسیده بود. رحیمی و دو راننده دیگر با تعدادی تانک در حال نبرد بودند. تانکها در تاریکی با گلوله مستقیم و کالیبر و بلدوزرها در روشنایی نورافکن تانکها و با تیغ جلویشان. تانکها زرهی بودند و بلدوزرها بی زره.
چشم رحیمی چنان تانکها را زیر نظر داشت که بعضی مواقع شلیک آنهايي که اورانشانه

● شاهسون به همان ترتیب که ایلابی توضیح می‌داد خاکریز را دنبال کرد و گفت: اینطور خاکریز شبیه عصا می‌شود و فکر کنم کمینگاه خوبی برای بچه‌های شما بشود که جلوی پاتک عراق را از همانجا بگیرند.

● هوا کاملاً تاریک شده بود و بچه‌های جهاد نجف آباد پشت سر شاهسون در حرکت بودند. آن روز هم چند آیه دیگر قرآن را حفظ کرده و از زیر قرآن رد شده بودند تا در پناه قرآن باشند. اثر شهادت حاج احمد موحدی هنوز در چهره آنها دیده می‌شد و...
میرفتند را با چشم میدید و با خودش میگفت:
— چرا به من نمی‌خورد؟
رحیمی قبول کرده بود که سالم به عقب برنگردد، برای همین هم دیگر برایش فرق نداشت که گلوله تانک بکجایش میخورد و عاقبتش چه میشود. یکی از بلدوزرها با تیر مستقیم تانک از کار افتاد. تعداد بلدوزرها کمتر شد. تانکها کمی خودشان را جلو کشیدند تا دو بلدوزر باقی مانده را



هنوز حرفش تمام نشده بود که یک مرتبه سینه‌اش را گرفت و همانجا روی زمین نشست، شاهسون خودش را باو رساند و گفت:
— چی شده بابائیان؟
نورافکن عراقی‌ها که متوجه آنها شد، چشم شاهسون به دست خون آلود بابائیان افتاد که سینه ترکش خورده‌اش را گرفته بود تا جلوی خون را بگیرد. بابائیان با همان حالت حرف ناتمامش را

مواقعی هم سرش را بلند میکرد و به پشت خاکریز عراقی‌ها نگاه میکرد.
نگاهش به چراغهای روشن بصره بود و منتظر بود هر چه زودتر پانجا برسد.
شاهسون ناگهان متوجه تانکهایی شد که از خاکریز بیرون آمده و جلوی بلدوزرها ردیف می‌شدند. معلوم نبود می‌خواستند پاتک بزنند یا اینکه بچه‌ها را دور زده و تکلیفشان را یکسره

هم از کار بیندازند. شاهسون هر لحظه بیشتر نگران میشد و به عقب نگاه میکرد بلکه چشمش به بچه‌های سپاه که قرار بود به کمکشان بیایند، بیفتد. اما هنوز خبری نبود.

رحیمی از دور خاکریز ماری را دید و به کار امیدوارتر شد، ۳۰ متر دیگر باقی مانده بود که کار را تمام کند. تانکها که میدان را خالی دیده بودند با خیال راحت بطرفشان شلیک میکردند.

رحیمی که بیشتر به خاکریز سمت راست نگاه میکرد، ناگهان آتش از پشت یک آر.پی. جی بچشمش خورد و ناخودآگاه فریاد تکبیرش بلند شد.

بچه‌های سپاه از میان خاکریز ماری خودشان را به نوک آن رسانده و به کمک جهاد آمدند. آر.پی. جی زن‌ها پشت سر هم بطرف تانکها شلیک کردند تا اینکه یکی از آنها آتش گرفت.

تعداد ده تانک که از خاکریز بیرون آمده بودند، زیر آتش تانکی که میسوخت بخوبی مشخص بودند. رحیمی که جانی دوباره گرفته بود با قدرت تمام بکارش ادامه میداد و آخرین تیغ‌های بلدوزرش را جلو میبرد که خاکریز را بهم وصل کند و عصارا را تحویل بچه‌های سپاه بدهد.

خاکریز که بشکل عصا در آمده بود، بهترین پناهگاه بچه‌های کمین و عصای دست آنهاپی شده بود که پشت دژ در کنار کانال ماهی منتظر بودند. تانکها با شلیک آر.پی. جی بحرکت درآمدند تا در امان باشند. یکی از کالیبرهای عراق رگباری بطرف آر.پی. جی زن‌ها گرفت، شاهسون چشمش به بلدوزری خورد که زنجیر چرخهایش بکندی می‌چرخید، بلدوزر بدجوری گیر کرده بود. عراقیها متوجه آن شده و به طرفش شلیک کردند. هر لحظه امکان داشت منهدم شود. شاهسون خودش را بالای بلدوزر رساند و به راننده گفت:

— بپرپاین که الان تو را می‌زنند!

یکی از تانکها گلوله‌اش را روانه کرد ولی از روی سرش رد شد و باو اصابت نکرد. چشمش به رحیمی که افتاد تصمیم گرفت از او کمک بگیرد.

هنوز از پشت دستگاه بلند نشده بود که اصابت گلوله تانکی به بلدوزر، شاهسون را غرق در خون کرد. گلوله به جلوی بلدوزر خورده و ترکش شکمش را شکافته و روده‌هایش را روی زمین ریخته بود. سرش به جلو خم بود و هیچ حرکتی

● **تعداد نورافکن‌های تانکها بیشتر شد.**
صحنه نبرد تانک و بلدوزر به اوج خود رسیده بود. رحیمی و دو راننده دیگر با تعدادی تانک در حال نبرد بودند. تانکها در تاریکی با گلوله مستقیم و کالیبر و بلدوزرها در روشنائی نورافکن تانکها و با تیغ جلویشان....

● **تانکها که تعدادشان بیشتر شده بود، خبر از حضور بچه‌ها در پشت خاکریز عصابی نداشتند. هوا که کاملاً روشن شد، پیش روی را شروع کردند و خیلی سریع به صدمتری خاکریز رسیدند؛ آر.پی. جی زن‌ها در یک لحظه از جایشان بلند شدند و شلیک کردند.**

بدن شاهسون از چند جا جدا شده در اطراف بلدوزر پخش شده بود. وقتی حاج آقا بالای سرش رسیده بود که تمام کرده بود. رحیمی همانطور که کار میکرد و تیغ‌های آخر را میزد چشمش به شاهسون بود و میخواست با کارش روح شاهسون راشاد کند.

حاج آقا از جایش بلند شد تا جسد شهید را به عقب ببرد. دیگر کسی نمانده بود که کمکش کند. سریع خودش را به آمبولانس رساند و با دو امدادگری که همراهش آمده بودند، برگشت. حاج آقا از پشت زیر بغل شاهسون را گرفت و بلند کرد، همینطور که او را بلند میکرد احساس کرد قسمت بالای بدنش در حال جدا شدن است؛ دوباره او را روی صندلی گذاشت و بکمک دو امدادگر تمام بدنش را گرفتند و گذاشتند روی زمین. جسدش طوری نبود که به آمبولانس برسد. به یکی از امدادگران اشاره کرد و گفت:
— برو یک پتو بیاور.

حاج آقا بقیه اعضا بدنش را که جا مانده بود از اطراف بلدوزر جمع کرد و همراه جسد داخل پتو گذاشتند. هنوز گوشه پتو را بلند نکرده بودند که صدای الله اکبر رحیمی بگوششان رسید. حاج آقا خودش را باور رساند. رحیمی روی لیول افتاده بود و خون از او جاری بود، او هم مثل شاهسون لحظه‌ای پس از اصابت ترکش به شهادت رسید.

تانکها وقتی آخرین بلدوزر را منهدم کردند که خاکریز تمام شده بود و یکی از بچه‌ها که معاون شاهسون بود، پشت بلدوزر رحیمی نشست و بچه‌ها را بطرف دژ هدایت کرد. تانکهای سرمست که نتوانسته بودند جلوی کار بلدوزرها را بگیرند در عین حال که شکست را قبول کرده بودند ولی همچنان بیرون خاکریز در حال مانور بودند. انتظار میرفت منتظر سپیده صبح باشند که پاتک روز قبل را تکرار کنند. با اینکه اطراف خاکریز عصابی کسی نبود، جرأت نداشتند جلو بروند.

معاون شاهسون به دژ که رسید چشمش به یکی از بچه‌های مازندران خورد و گفت:
— تا عراقی‌ها عصای دست شما را نگرفتند بروید پشت دژ مستقر شوید.

بچه‌های سپاه که چشمشان به شاهسون و رحیمی افتاد، آنها را شناختند.

اینها بچه‌های کاروانی بودند که سرشب با سه بلدوزر و یک فرمانده و چند نفر جلورفته بود و الان بدون بلدوزر و فرمانده برمی‌گشت. بچه‌های سپاه با چند دسته آر.پی. جی زن همراه با تیربارچی، خودشان را به خاکریز عصابی رساندند و منتظر پاتک عراقی نشستند.

تانکها که تعدادشان بیشتر شده بود، خبر از حضور بچه‌ها در پشت خاکریز عصابی نداشتند. هوا که کاملاً روشن شد، پیش روی را شروع کردند و خیلی سریع به صدمتری خاکریز رسیدند؛ آر.پی. جی زن‌ها در یک لحظه از جایشان بلند شدند و شلیک کردند.

دود و آتش از چند تانک بلند شد و بقیه را متوقف کرد. هنوز نیروهای پیاده عراق از تانکها فاصله نگرفته بودند که تیربار بچه‌ها آنها را درو و همانجا زمین گیرشان کردند.

آر.پی. جی زن‌ها یک هجوم دیگر آوردند و بقیه تانکها عقب نشستند و به پشت خاکریز اصلی خودشان رفتند.

کارگاه تکثیر و پرورش ماهی

شهید انصاری

بقیه از صفحه ۲۳

سال	تعداد ماهی مولد	میزان تخم دهی (کیلوگرم)	میزان تولید لارو	تبدیل لارو و بچه ماهی
۱۳۶۱	۱۰۰	۲۰	۲۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰
۱۳۶۲	۳۰۰	۸۰	۸۰۰۰۰۰۰	۲۵۰۰۰۰۰
۱۳۶۳	۴۰۰	۱۴	۱۰۰۰۰۰۰۰	۲۹۰۰۰۰۰
۱۳۶۴	۸۸۴	۲۰۹	۲۵۰۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰۰۰
۱۳۶۵	۷۰۶	۴۵۸/۵	۴۸۷۲۲۰۰۰	۸۲۰۳۰۰۰

حدود ۲/۶ میلیون لارو به متقاضیان در سال ۶۵ فروخته شد.

این زمینه و بدست آوردن درصد بالایی از تولید، همانند سایر کشورهای دیگر نقشی فعال داشته باشد.
ث - اهداف ترویجی:

این هدف با استفاده از اهداف قبل و پس از کسب تجارب بدست آمده و بسط و توسعه آن در میان اقشار مختلف مردم و جلب سرمایه گذاری در بخش کشاورزی (پرورش ماهی) و گسترش صنایع جنبی وابسته و اشاعه صنعت پرورش ماهی به صورت عام در مناطق مستعد کشور میبایشد؛ که در این راستا تا کنون قدمهای بسیار مؤثری برداشته شده است که در گزارش عملکرد چند ساله کارگاه خواهد آمد.

شیوه‌های اجرای کار

چگونگی اجرای کار در دو مرحله اول با همکاری جهاد و شیلات شمال، برای گرفتن فن کار و اجرای صحیح امر بوده است. بدین طریق که جهاد مجری طرح و نقشه‌های داده شده از طرف شیلات بوده باشد، ولی به دلایل مختلف در مراحل اولیه (مخصوصاً از نظر طراحی تأسیسات)، این روش موفقیت آمیز نبود و لذا از سال ۶۲ به همت برادران جهاد گر کلیه عملیات از نظر ساختمانی و تأسیساتی زیر نظر مستقیم جهاد سازندگی و با همکاری کمیته عمران شروع گردید؛ و در حال حاضر با توجه به تمام مشکلات، از قبیل: نداشتن پروژۀ قبلی و مشکلات فراوان دیگر و تنها با اتکال به خدا و با ایثار و فداکاری شبانه روزی عده‌ای از جوانان جهادگر، کارها به خوبی پیش رفته و در آینده نزدیک با تکمیل تأسیسات مورد نظر؛ یکی از بهترین کارگاههای تکثیر در سطح مملکت به شمار خواهد آمد.

توجه اقتصادی طرح

میزان کل امکانات و تأسیسات موجود در طرح در حدود ۳۸۳ میلیون ریال و میزان سرمایه گذاری ثابت مورد نیاز در حدود ۴۴۱ میلیون ریال میباشد که اگر در اسرع وقت تأمین گردد، پس از دو سال کارگاه تکمیل و آماده تولید کامل خود خواهد گردید. در آن زمان با در نظر گرفتن میزان کل هزینه‌های جاری مورد نیاز هر سال (۱۳۷ میلیون ریال)، این مجتمع قادر خواهد بود تولیدی معادل ۲۵ میلیون قطعه ماهی ۳-۲ گرمی به ارزش تقریبی ۲۵۰ میلیون ریال داشته باشد که با کسر میزان هزینه‌های جاری سالیانه، در حدود ۱۱۲ میلیون ریال بازدهی خواهد داشت که با کسر میزان ۱۲ میلیون ریال جهت در نظر گرفتن تورم و افزایش قیمت‌ها، در عرض ۹ سال کارگاه قادر خواهد بود که کل مبلغ سرمایه گذاری شده را به خزانه باز پرداخت نماید.

فعالیت‌های آموزشی و ترویجی

در سال ۱۳۶۲ آموزش ۲۰ نفر از برادران جهاد در رابطه با تکثیر و پرورش به مدت سه ماه همراه با کارورزی در داخل کارگاه، مقدمه‌ای بر آموزشهای بعدی قرار گرفته و در بالا بردن میزان کارآئی پرسنل بسیار ثمربخش بوده است.
در سال ۶۳ با آموزش ضمن کار، برادران مستقر در کارگاه و برادرانی که از استانهای خراسان، باختران و همچنین شهرستانهای گیلان در این آموزشها شرکت داشتند، مدت سه ماه کارورزی، با موارد علمی و فنی تکثیر و پرورش آشنا گردیدند. در سال ۶۴ علاوه بر آموزش و ترویج در زمینه‌های مختلف اعم از روشهای تکثیر و پرورش و درمان بیماریهای ماهی که به متقاضیان ارائه می‌گردید، تعدادی از برادران مستقر در کارگاه جهت دیدن دوره‌های مختلف به تهران (دانشکده دامپزشکی) فرستاده شدند.

- آموزش عملی ۲۵ نفر از کارآموزان استانها
- آموزش عملی ۱۲ نفر از دانشجویان ماهی شناس
- راهنمایی و ارائه اطلاعات فنی به بیش از ۶۷ نفر از علاقمندان این رشته
- دائر نمودن کلاس انگلیسی جهت آشنا شدن افراد مستقر در کارگاه با پیشرفتهای این فن در کشورهای مختلف.
- فرستادن ۳ تن از برادران جهت بازدید و آشنائی با کارهای پرورش ماهی در مجارستان،
- تهیه نشریات آموزشی و ارائه آن به علاقمندان و جهادهای شهرستانهای کشور.
- ارائه خدمات فنی و علمی به پرورش دهندگان در زمینه‌های تغذیه، بیماریها و غیره.

فعالیت‌های مطالعاتی:

- این فعالیت‌ها به قرار زیر است:
- تهیه آمار و اطلاعات در مورد آبگیرهای موجود در سطح استان
 - انجام مرحله آزمایشی پرورش توأم اردک و ماهی
 - آزمایش مرحله اول طرح پرورش ماهی در مزارع برنج
 - آزمایش در میزان متفاوت دوز هیپوفیز در تکثیر ماهیان گرم آبی

با در نظر گرفتن موارد یاد شده فوق آنچه بعنوان توجیه اقتصادی طرح کارگاه شهید انصاری می‌توان ذکر کرد؛ به شرح زیر است:

- سوددهی مناسب در هر سال
- زیرکشت بردن هزاران هکتار از آبگیرهای کشور
- اشتغال به کار بیش از هزاران نفر
- جلب سرمایه گذاری میلیونی در این بخش
- استفاده از هزاران هکتار از اراضی آبی و بلا استفاده فعلی به صورت دو منظوره
- جلوگیری از خروج مقادیر بسیار زیاد ارز
- بهبود وضع اقشار روستائی
- آباد نمودن هزاران هکتار از اراضی آبی
- جلوگیری از افزایش آلودگی آبهای کشور
- استفاده هر چه بیشتر از ضایعات کشاورزی
- افزایش تولید پروتئین به میزان ۱۵-۵ هزار تن در سال

عملکرد کارگاه

فعالیهایی که در طی بیش از ۵ سال کار در کارگاه تکثیر توسط جهادگران انجام گرفته به صورت خلاصه در قسمتهای زیر آورده میشود:

- فعالیت در زمینه تکثیر و پرورش ماهی
- گزارش رها کرد بچه ماهی در آبگیرهای کشور
- فعالیت‌های آموزشی و ترویجی
- فعالیت‌های عمرانی و تأسیساتی
- گزارش فعالیتهای مطالعاتی

گزارش رها کرد بچه ماهی در آبگیرهای کشور:
مجموع گزارش رها کرد و نیز فروش بچه ماهی در سالهای ۶۵-۶۱ در آبگیرها و مردابهای شهرستانهای: کیان شهر، بهدان، رشت، لاکان، انزلی، لاهیجان، لنگرود، فومن صومعه سرا، ضیابز، شفت، سياهکل، رضوان شهر، عمارلو، رودسر، کلاچ خندان، املش، عینک، خشکبیجار، رودبار، چماچای، لشت نشاء، از استان گیلان و همچنین فروش به متقاضیان استانهای مازندران، زنجان، تهران، خوزستان، همدان، خراسان، فارس، هرمزگان، اصفهان و آذربایجان شرقی در حدود ۱۹۹۸۳۰۰۰ قطعه می‌باشد. در ضمن حدود ۲۶۰۰۰۰۰ عدد لارو به متقاضیان فروخته شده است.